



روایت معصومه و امهرمزی از «امدادگر کجایی؟» کتاب مهمی که از روایت رسمی دور شده

با وسواس و احتیاط می نویسیم!




در آغاز

انتهای کوچه خاکی که به ساحل می‌رسید



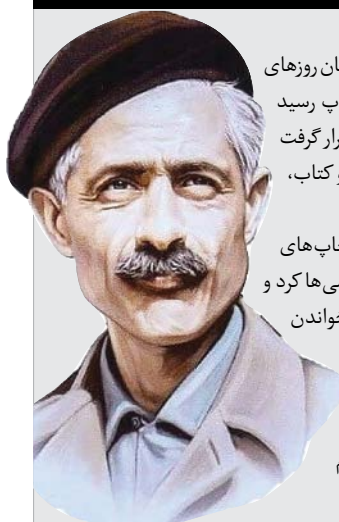
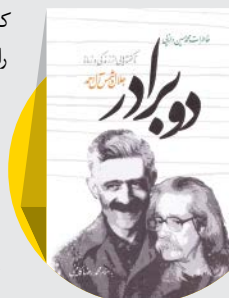
میتهم
رشیدی مهرآبادی
سر دبیر قفسه کتاب

 اسم «اسالم» که آمد، دلم لرزید. «دو برادر» و چند کتاب دیگر را خوانده بودم و قلمم مچاله شده بود برای لحظاتی که حال سید جلال در انتهای آن کوچه خاکی که به ساحل دریا می‌رسید بد شد و سیمین خانم نمی‌دانست برای تنها همدم زندگی اش که داشت از دست می‌رفت، چه کند.

بچه‌های محله را خبر کرد اما کار از کار گذشته بود. با تهران تماس گرفتند که آقا جلال تمام کرده.



میثم
رشیدی مهرآبادی
سر دبیر قفسه کتاب



مولای درزش نرود. این کتاب از همان روزهای
اولی که در سال ۱۳۹۳ به چاپ رسید
مورد اقبال و استقبال مخاطبان قرار گرفت
و البته مدت زیادی در بازار نشر و کتاب،
غایب بود.

انشارات اطلاعات پس از چندی چاپ های
بعدی کتاب را هم روانه کتابفروشی ها کرد و
تاکنون این روند، ادامه داشته. خواندن
این کتاب برای شناخت نسبی
و مناسبی از زندگی و زمانه
مرحوم جلال آل احمد،
پیشنهاد ویژه ما برای نیمه دوم
شهریورماه است.

چه کسی می‌داند بر دل دوستانش در جاده قدیم قزوین و رشت چه گذشت تا خودشان را به اسالم برسانند و در انتهای آن کوچه خاکی که به ساحل دریا می‌رسید، پیکر بی‌جان جلال آل احمد را روی تخت کلبه چوبی ببینند...

دو سه روز دیگر سالگرد درگذشت مردی است که با نوشته‌هایش دلبری کرد و با مرام و مسلکش، راه دینداری و آزادگی را برای بسیاری، چراغ انداخت. در میان آثاری که درباره او به چاپ رسیده، ارج و منزلت کتاب «دو برادر» از آن جهت بالاست که راوی‌اش آقای دانایی (خواهرزاده مرحوم آل احمد) از منطری معتدل و واقع‌گرایانه به جلال و شمس آل احمد نگریسته و تلاش کرده حرف‌هایی بزند که اصطلاحاً